

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دریا می دانست...

ناہید احمدی

سرشناسنامه	:	احمدی- ناهید ۱۳۵۰
عنوان و نام پدید آور	:	دریا می دانست...- نویسنده: ناهید احمدی
مشخصات نشر	:	یزد- توز و قلم- ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	:	۲۲۰ صفحه- رقی
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۹۰۶۷۱-۶-۹
وضعیت فهرست نویسی	:	فیا
موضوع	:	داستان های فارسی- قرن ۱۴
رده بندی کنگره	:	۱۳۹۰ د ۴ ۸۷۴۵۴ ح/ ۷۹۴۳ PIR
رده بندی موضوع	:	۸ ۳/۶۲
شماره کتاب شناسی ملی	:	۲۴۴۵۷۰۳



انتشارات توز و قلم

دریا می دانست...

نویسنده: ناهید احمدی

ناشر: انتشارات توز و قلم

طراح جلد: مریم انوری

نوبت چاپ: اول/ ۱۳۹۱

شمارگان: ۱۵۰۰

قیمت: ۴۵۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی ناشر: یزد- خیابان شهید مطهری- ۸ متری حافظ - حافظ ۳- پلاک ۶

تلفن: ۵۲۲۰۰۰۷- فاکس: ۵۲۲۰۰۰۸

این کتاب برگ سبزیست برای کسانی که تار و پود وجودشان سرشار از یأس و ناامیدیست و در مقابل کوه مشکلات و گرفتاری‌ها، راه حلشان آنها را به سوی انحراف و فساد می‌کشاند و توجیه جالبی دارند که می‌گویند مشکلات خانوادگی ما را به سوی انحراف کشاند و در منجلاب انداخت.

آنها در مقابل اندرز و موعظای دیگران، چشم‌هایشان را می‌بندند و به جای اینکه به فکر رهایی و حل مشکل باشند، به معضلات خود می‌افزایند.

با وجود فراهم بودن موقعیت‌های نادرست، شخصیت اصلی این داستان، خودش را نمی‌بازد با اینکه زمینه‌های انحراف برایش بسیار فراهم بوده، پند و نصیحت بزرگترها را با گوش جان می‌شنود و از خدا کمک می‌خواهد.

در این کتاب سعی شده معصومیت دختر نشان داده شود.

در اتاق سرد خود نشست، اتاقی که مثل قفس بود، اما چشم‌هایش مانند مرغی از این قفس پر زد و تا آن دور دست‌ها پرواز کرد. غم و غصه، موسیقی غمگینی را برایش می‌نواخت. در این موقع قلم را برداشت که بنویسد تا شاید تسکین پیدا کند. او اینطور نوشت: از تو خیلی چیزها آموختم.

- تو به من آموختی که آتش عشق و نفرت را در وجودم شعله‌ور کنم!

- آموختی که در دنیا دیگر به کسی اعتماد نکنم و حیران و سرگردان باشم.

- به من یاد دادی که دروغ بگویم و با نیشخند دیگران را تمسخر کنم!

- یاد دادی که نقش دیگران را بازی کنم و از خود بیگانه شوم.

- به من یاد دادی که از هر دستی می‌دهم، از همان دست نمی‌گیرم و غیر عادی عمل کردی!

- به من آموختی که دو رو باشم و به دیگران بی‌احترامی کنم و ضمن اینکه

ادعای عقل و منطق می‌کنم جواب‌های غیر منطقی بدهم.

- آموختی لبخندی دروغین بر لب داشته باشم و بخندم، با وجود غمی بی

پایان!

- و بالاخره به من آموختی هنگام تنهایی گریه کنم!